

The function of the context theory and semantic fields in representing the concepts in the poem "Fi al-Suq al-Qadim"

Omid Jahan Bakht Layli¹, Assistant professor of Arabic language and literature, University of Guilan
Ghahreman Fereshtehpour, MA in Arabic language and literature, Imam Khomeini International University

Received: 17-04-2022

Accepted: 18-09-2022

Introduction: Semantics is the field of studying meanings. Its goal is to discover the relationship between word and meaning. Context theories are the main tools in this science. They deal with the flexibility and change of the meaning of words in different situations. These theories are divided into four types: linguistic, emotional, situational and cultural. They all deal with a set of words that are semantically related in a general category, like the word "color" which includes all the corresponding instances such as red, blue, and white. By analyzing the application of these two theories, it is possible to analyze literary works and gain a deep understanding of the concepts. The present study seeks to analyze the poem "Fi al-Suq al-Qadim" by Badr Shakir Al-Sayyab from the perspective of two theories of semantics and reach the semantic layers and concepts hidden in the poem. Therefore, the questions that we will answer in this article are:

- How can a combination of the theories of context and semantics lead to the detection of the intended meanings hidden in the poem "Fi al-Suq al-Qadim"?
- What are the concepts derived from the processing of the context and semantic features in the poem?

The difference between this article and the research that has been done so far is that this one combines two theories to extract meaning and study the concepts in the poem in order to do a comprehensive analysis of the poet's intentions and emotions. Examining the words one by one and their relationship in the form of lexical links as well as analyzing their meanings in different combinations in the sentence helps to identify the concepts hidden in the depth of the text.

Methodology: In this article, an attempt is made to use the descriptive-analytical method to examine the poet's intended concepts and their reflection mechanisms through semantic and context theories. To analyze the poem, the relationship between words is first studied in the framework of a semantic field theory, and then the relationship between the same words and the reason for their use is discussed through the context and general atmosphere of the poem. The concepts that are examined in this article include the emergence of pervasive grief, hatred of aggression and mental confusion, mental loss and confusion of thought, eagerness to return home, fascination and respect, homeland, and the constant feeling of homesickness.

¹ Corresponding Author Email: omidjahanbakht@gmail.com

Results and discussion: The study of the poem "Fi al-Suq al-Qadim" shows that, by applying the two theories of context and semantics, it is possible to read different literary works and obtain the hidden layers of their meanings. By expanding the analysis of a literary text and presenting other aspects of the hidden meanings, these two theories help to discover the content of literary texts, which can be considered as an approach to enjoy reading a text more. The use of words with different semantic domains and their classification based on the type of emotion, mood, language and structure of the text leads to the understanding of concepts such as bewilderment, homelessness, incompatibility with groups of people, and living among them.

The analysis of this ode showed that, by applying two theories of context and semantics, it is possible to study literary works scientifically and reach layers of hidden meanings. With these two theories, one can analyze the aspects of the meaning that have remained hidden and provide clearer worldviews of authors, such as the core meaning of the poet's love for the homeland in the studied poem. This approach is good in that it helps to know the ways of conveying the meaning by the poet. As the compositions and words of this ode are examined, the obtained concepts appear to be in the body of several semantic networks, which are organized in the first place through intertwined semantic structures based on the relationship of coexistence. The two theories discovering the concept of each structure through emotional associations and semantic transformation of words; they show Siyab's nostalgia and at the same time hopefulness. Thus, the use of words with the same and sometimes seemingly different semantic categories and their classification based on the type of emotion helps the poet to state his emotions. These emotional statements can be understood by analyzing the language and structure of the text and the semantic changes of each lexical unit based on the context of the discourse. Thus, the poet's moods and emotions can be unraveled, such as confusion, alienation, incompatibility with the group of people, boundless sadness, and the inflexible and dependent character of the poet.

Conclusion: The findings of the research show that the theory of semantics has purposefully categorized the words of this poem into different semantic categories that have expressed the poet's nostalgic views. Considering the metamorphosis and generalization of the meaning of the words according to the emotional atmosphere of this poem and the inner states of the poet, the nostalgic concepts are inferred, verified and proved, and the symbols of the poet's worldview are decoded and clarified in linguistic and emotional contexts. At the same time, by combining the lexical units of each of the concepts extracted from the poem, such as the feelings of alienation, sadness, hatred of confrontation, confusion and love for the country, the semantic core of the concept are obtained.

Keywords: Semantics, Semantic fields, Context, The ode "Fi al-Suq al-Qadim", Meaning transfer



کارکرد نظریه بافت و میدان‌های معنایی در بازنمود مفاهیم «فی السُّوقِ القَدیمِ»

امید جهان بخت لیلی^۱، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان
قهرمان فرشته‌پور، دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

چکیده

مبحث میدان‌های معنایی و بافت، از زیرمجموعه‌های علم معناشناسی است. میدان‌های معنایی به مجموعه واژگان همگرا در فراگرد متن گفته می‌شود که ذیل واژه‌ای فراگیر گرد می‌آیند و شبکه‌ای از معنا را پدید می‌آورند؛ نظریه‌ی بافت نیز ناظر به دگردیسی، انعطاف معنایی واژگان و چگونگی کاربرد آنها در موقعیت‌های مختلف و زاینده‌شدن معنا به واسطه‌ی انواع ترکیب‌ها و کاربردهاست. این دو نظریه می‌توانند رهیافتی کارآمد برای واکاوی مقاصد ادیبان قلمداد شوند. لذا با عنایت به آن، پژوهش حاضر به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی، به دنبال خوانش جهان‌بینی بدر شاکر سیّاب و کشف مفاهیم نهفته در شعر «فی السُّوقِ القَدیمِ» بوده است. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که نظریه‌ی میدان‌های معنایی، واژگان این شعر را به‌طور هدفمند در هندسه‌های معنایی گوناگون دسته‌بندی کرده و این دسته‌ها نگاه نوستالژیک شاعر را به‌صورت مماس با یکدیگر بیان کرده‌اند؛ نظریه‌ی بافت نیز با عنایت به دگردیسی و تعمیم معنایی واژگان با توجه به فضای عاطفی این شعر و حالات درونی شاعر، علاوه بر تأیید مفاهیم نوستالژیک استنباط‌شده از طریق میدان‌های معنایی، نمادهای دیگری از جهان‌بینی و اندیشه‌ی شاعر را در بافت‌های زبانی و عاطفی روشن نموده است؛ ضمن آنکه از ترکیب واحدهای واژگانی هر یک از مفاهیم مستخرج از شعر نظیر احساس غربت، اندوه، نفرت از تراحم، سرگشتی و عشق به میهن، این هسته‌ی معنایی و مفهوم شاعرانه حاصل گردید که "غربت به غم می‌اندازد و سرگشته و گوشه‌گیر می‌کند و تنها راه نجات و حیات، عشق است".

کلید واژه‌ها: معناشناسی، میدان‌های معنایی، بافت، قصیده‌ی «فی السُّوقِ القَدیمِ»، انتقال معنا.

^۱ پست الکترونیکی نویسنده‌ی مسؤل: omidjahanbakht@gmail.com

مقدمه

دانش معناشناسی، با معنا و مطالعه آن سر و کار دارد؛ هدف این علم، کشف ارتباط واژه و معنا است و «در دو سطح واژگان و ترکیب‌ها به بررسی معنا می‌پردازد» (عون، ۲۰۰۵: ۹۵). در این حوزه، نظریه‌های بافت و میدان‌های معنایی از مباحث اصلی هستند و با کارکردهای مختص به خودشان باعث ایجاد معانی متنوع از واژگان در شرایط مختلف می‌گردند که در نتیجه موجب انتقال بهتر مقصود می‌شوند؛ نظریه‌ی بافت، به انعطاف و تغییر معنای واژگان در موقعیت‌های گوناگون و زایش معنای جدید در انواع کاربردها می‌پردازد. بر پایه‌ی این علم، «هر واژه بسته به نوع بافت و موقعیتی که در آن قرار می‌گیرد، ممکن است در معنا دچار تحول گردد و در هر شرایط، معنایی در راستای آن موقعیت به خود بگیرد» (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۵۹). لذا از این جهت می‌توان اذعان کرد «تنها منبعی که واژه، معنای خود را از آن می‌گیرد، همنشینی آن با واژه دیگر است» (محمدیونس علی، ۲۰۰۷: ۱۲۳). از سوی دیگر، در چنین شرایطی با این دیدگاه که «معنای هر واژه، نوعی تصور و اندیشه در نظر گرفته می‌شود، تغییرات معنایی نیز برحسب فرایندهای روانشناختی و در تطابق با الگوهای تفکر انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد» (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۳). این نظریه به چهار نوع زبانی، عاطفی، موقعیتی و فرهنگی تقسیم می‌شود. نظریه‌ی میدان‌های معنایی نیز به مجموعه واژگانی می‌پردازد که از نظر معنایی با یکدیگر اشتراک دارند و در زمره‌ی یک عنوان کلی و فراگیر قرار می‌گیرند. «برخی معناشناسان معتقدند واژگان مرتبط با یکدیگر تشکیل یک حوزه‌ی معنایی می‌دهند که ویژگی‌های آن توسط واژگان آن مجموعه تعریف می‌شود و معنای هر واژه، تابعی از روابط معنایی است که آن واژه در رابطه با دیگر واژگان، در یک حوزه‌ی مشترک قرار می‌گیرد» (نامور فرگی و پهلوان‌نژاد، ۱۳۹۰: ۵۴). از کارکردهای این نظریه، پیوند بین واحدهای واژگانی مختلف در حوزه‌های معنایی و بیان رابطه‌ی آنها با موضوع حوزه از یک سو و بین اعضای حوزه از سوی دیگر است و این امر، باعث می‌شود که پژوهشگر، این روابط را به خوبی دریابد و کلماتی را که هدف او را به طور دقیق بیان می‌کنند، بیابد (محمدیونس علی، ۲۰۰۷: ۱۲۵).

از رهگذر کارکرد جداگانه و نیز کارکرد ادغامی این دو نظریه، می‌توان به تحلیل آثار ادبی پرداخت و با بررسی عملکرد آنها از مقاصد نویسندگان آگاهی یافت و به الفت و دریافتی مطلوب از افکار ادیبان نائل آمد. پژوهش حاضر بر آن است تا قصیده‌ی «في السوق القديم» اثر بدرشاکر سیاب را از زاویه‌ی این دو نظریه واکاوی نماید و به لایه‌های معنایی و مفاهیم نهفته در این شعر دست یابد. دلیل انتخاب این موضوع پژوهشی، آن است که شاعر به دلیل قرارگیری در محیط‌های غریب و اماکنی با حال و هوای غم‌آلود، همواره با حس اندوه و تنش درونی درگیر است، لذا کوشیده تا با انتخاب

واحدهای واژگانی هم‌نشین شده و سازه‌های معنایی منعطف و همگرا، به القای احساسات ادیبانه و اندیشه‌ی درونی خویش دست زدند، لذا در قصیده‌ای که شاعر در آن عموماً از غم ناشی از فقدان مادر و از تفاوت محیط غریب با وطن خود سخن می‌گوید، نظریه‌ی بافت با بررسی چگونگی کاربست واژگان، به دنبال کشف اندیشه و دیدگاه کلی شاعر نسبت به اتفاقات پیرامونش است، ضمن آنکه آگاهی از شرایط روحی و جهان‌بینی شاعر در این قصیده، به مخاطب در فهم بهتر معنی کمک خواهد کرد؛ و چنانکه از تعریف فرث^۱ استنباط می‌شود، بافت «شامل تمام عوامل بیرونی پیرامون متن اعم از زمانی یا مکانی و مقتضای حال گوینده و مخاطب است و به شرایط احساسی، فرهنگی و موقعیتی القای کلام نیز اعتنا دارد. هر یک از این سطوح، نقش مهمی در تعیین معنا و مفهوم واژگان دارند» (عبدالله‌عمر، ۲۰۱۷: ۵). نظریه‌ی میدان‌های معنایی نیز با بررسی پیوند میان مجموع واژگان دارای روابط معنایی همگرا، خواننده را در درک بهتر افکار شاعر و ویژگی شعر سیاب رهنمون خواهد ساخت، بنابراین پرسش‌هایی که پاسخ آنها در این مقاله ارائه خواهد شد، بدین شرح است:

- تلفیق دو نظریه‌ی بافت و میدان‌های معنایی، چگونه به گشایش معانی نهفته در قصیده‌ی «فی السوق القدیم» می‌انجامد؟

- مفاهیم برآمده از پردازش نظریه‌ی بافت و میدان‌های معنایی در قصیده‌ی مزبور کدامند؟

پیشینه‌ی پژوهش

با توجه به جستجوها مشخص گردید که تاکنون پژوهشی از رهگذر تلفیق نظریه‌ی بافت و میدان‌های معنایی به واکاوی آثار ادبی پرداخته‌است؛ لیکن در زمینه‌ی تحلیل واژگان بر اساس میدان‌های معنایی یا بر اساس نظریه‌ی بافت مقالاتی نگاشته شده که از جمله‌ی آنها مقاله‌های «درآمدی بر کاربرد نظریه‌ی حوزه‌های معنایی در مطالعات قرآنی» نوشته‌ی سیدمهدی لطفی (تحقیقات علوم قرآن و حدیث، شماره‌ی ۳۱: ۱۳۹۵)، «تحلیل معنایی واژه‌ی "حلم" و مشتقات آن در قرآن کریم و نهج‌البلاغه بر اساس نظریه‌ی بافت» از قاسم مختاری و همکاران (تفسیر علوم قرآن و حدیث، شماره‌ی ۲۹ و ۳۰: ۱۳۹۵) و «کارکرد نظریه‌ی میدان‌های معنایی در تحلیل جهان متن شاعر (مطالعه ابیاتی از خمیره ابن فارض)» نوشته‌ی فرشید ترکاشوند و قهرمان فرشته‌پور (انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۵۵: ۱۳۹۹) می‌باشند. مقاله‌ی نخست به دو بحث مطالعه‌ی در زمانی و هم‌زمانی واژگان پرداخته و نویسنده، کارکرد این دو محور را در واکاوی معنای واژگان قرآنی تبیین کرده‌است، مقاله‌ی دوم، واژه‌ی «حلم» را با توجه به رویکردهای بافتی آن در قرآن کریم بررسی نموده و مقاله‌ی سوم نیز به تحلیل معنای عرفانی با توجه به جهان متن شاعر و نیز از منظر نظریه‌ی میدان

معنایی پرداخته و بیست بیت ابتدایی قصیده‌ی خمیره ابن‌فارض را بر اساس این دیدگاه تحلیل کرده‌است.

در مورد شعر سیّاب نیز پژوهش‌های مختلفی انجام شده که از جمله‌ی آنها مقاله‌ی «از یوش تا جیکور، بررسی دو شعر "افسانه" از نیما یوشیج و شعر "فی السوق القديم" از بدرشاکر سیّاب» نوشته‌ی عبدالعلی آل‌بویه (ادبیات تطبیقی، شماره‌ی ۲: ۱۳۸۹) است که مفاهیم مشترک دو شاعر، نظیر پرداختن به سیاست و اجتماع، پیشگامی دو شاعر در شعر نو، استفاده از نماد و اسطوره و غیره را تحلیل کرده‌است.

«غربت‌گزینی در شعر بدرشاکر سیّاب» مقاله‌ای است که توسط مهین حاجی‌زاده و علی‌رضا مرادی (لسان‌مبین، شماره‌ی ۳: ۱۳۹۰) نوشته‌شده و نویسندگان در آن به انواع غربت در شعر سیّاب پرداخته و عوامل زمانی، مکانی و شرایط روحی و جسمی شاعر در غربت‌گزینی را مورد بررسی قرار داده‌اند.

«بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدرشاکر سیّاب و منوچهر آتشی» مقاله‌ای است که توسط یحیی معروف و فاروق نعمتی (لسان‌مبین، شماره‌ی ۱۱: ۱۳۹۲) نگاشته‌شده‌است. در این پژوهش به مؤلفه‌هایی نظیر یادآوری دوران حسرت‌آمیز کودکی، شوق بازگشت به روستا، پناه به آرمانشهر، دغدغه‌های فردی و اجتماعی دو شاعر پرداخته شده و به دو گونه غم غربت متفاوت ناشی از ورود به سیاست از جانب سیّاب و از بین رفتن قدرت خانوادگی و یادآوری آن از طرف منوچهر آتشی پرداخته‌شده‌است.

وجه تمایز مقاله‌ی حاضر با پژوهش‌های مذکور در آن است که این پژوهش با تلفیق دو نظریه، به استخراج معنا و بررسی مفاهیم موجود در شعر مورد نظر می‌پردازد تا بدین وسیله به تحلیل فراگیری از منویات شاعر دست‌یابد و با بررسی معنای واژگان و ارتباط آنها با یکدیگر در ترکیب‌های مختلف، به عینی‌تر ساختن مفاهیم نهفته در فراگرد متن کمک نماید.

نظریه‌ی بافت^۲ و نقش آن در فهم معنا

نظریه‌ی بافت از نظریه‌های کلیدی در علم معناشناسی به‌شمار می‌آید و موضوع بحث بسیاری از پژوهشگران در زبان‌شناختی جدید است. «موضوع بحث این نظریه، بررسی نوع معنا‌مندی واژگان در موقعیت‌های مختلف است؛ به باور پیروان این نظریه، معنای یک واژه یا تکواژ بر اساس محیط و نوع آن عنصر تعیین می‌گردد» (صفوی، ۱۳۶۶: ۱۵۸). در همین راستا و بر اساس نظریه‌ی «فرث» معنا، بازده کارکرد یک واحد زبانی و قرارگرفتن آن واحد زبانی در بافت‌های گوناگون این است که

باید برای رسیدن به معنای هر کدام از واحدها از معنای واحدهای همجوار آگاهی داشت (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۵۹)؛ چرا که یک واحد زبانی در هر موقعیتی که قرار بگیرد، بسته به همان شرایط می‌تواند معنایی را پردازش نماید و ممکن است آن واحد با قرارگرفتن در دیگر بافت‌ها امکان دریافت آن معنا را نداشته باشد. در برخی منابع زبان‌شناختی از نظریه‌ی بافت (سیاق) با عنوان «هم‌متن» به معنای متن مجاور نام برده شده‌است؛ به‌عنوان نمونه «براون ۳» و «یول ۴» این اصطلاح را برای اشاره به متن پیشین یا مجاور در یک جمله به گونه‌ی تفسیر و تعبیر استفاده می‌کنند. از دیدگاه آنان «هم‌متن» با بافت فیزیکی محیط بر متن متفاوت است و اجسام، افراد و دیگر عناصر مؤثر بر تولید و تفسیر متن را شامل نمی‌شود (مختاری و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴۶). به باور «اُلمان ۵» می‌توان با کاربری درست نظریه‌ی بافت، سنگ‌بنای معناشناسی را بنا نهاد و تاکنون کاربرد نظریه‌ی حاضر، باعث انقلابی جدید در روش‌های تحلیل ادبی شده‌است (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۶۰).

بافت به چهار نوع زبانی، عاطفی، موقعیتی و فرهنگی تقسیم می‌شود. منظور از بافت زبانی، مجموعه‌ای از آواها، واژگان و جملات است که معنای مشخص دارند و هر واژه در ساختار جمله و در کنار دیگر واژگان، معنای جدید پیدا می‌کند مثل «عَيْنُ الطُّفْلِ تُؤَلِّمُهُ» و «فِي الْجَبَلِ عَيْنٌ جَارِيَةٌ» و «هَذَا عَيْنٌ لِلْعَدُوِّ»؛ کلمه «عین» در جمله اول به معنای چشم، در جمله دوم به معنای چشمه و در جمله سوم به معنای جاسوس است که در اینجا درک معنای این کلمه با توجه به ساختارهای جمله‌ها و واژگان به دست می‌آید. بافت عاطفی نیز به معنای اصلی یک واژه و معنای عاطفی همان واژه توجه دارد؛ به‌عنوان نمونه واژه‌های «يُبْغِضُ وَ يَكْرَهُ» به یک معنا هستند؛ اما احساس نفرت و کنش روانی و عاطفی مربوط به آن در واژه‌ی اول بیشتر از واژه‌ی دوم است. در بافت موقعیتی نیز روابط مکانی و زمانی است که به واژه، معنای جدیدی می‌بخشد و هر واژه بسته به هر موقعیت زمانی و مکانی دارای معنا می‌شود؛ مثلاً واژه‌ی «يَرْحَمُ» در جمله فعلیه‌ی «يَرْحَمُكَ اللَّهُ» که غالباً بعد از عطسه‌ی یک شخص گفته می‌شود، نشانه‌ی عافیت و خیر بودن امور است؛ اما همین کلمه در جمله‌ی اسمیه‌ی «اللَّهُ يَرْحَمُكَ» معمولاً پس از مرگ یک شخص به کار می‌رود و برای طلب آمرزش الهی است و اما بافت فرهنگی، زاینده‌ی فرهنگ و موقعیت اجتماعی است؛ به دیگر سخن، یک واژه به لحاظ فرهنگی و اجتماعی در شکل‌گیری معنا و مدلول خودش نقشی تعیین‌کننده دارد؛ به‌عنوان مثال کلمه‌ی «الجذر» در جایگاه کشاورزی و فرهنگی کشاورزان، دارای یک معنا و در علم ریاضی دارای معنای دیگر و از دیدگاه یک لغت‌شناس، معنایی غیر از این دورا دربرمی‌گیرد (همان: ۶۷-۶۲).

با این بیان می‌توان گفت نظریه‌ی بافت همان کاربردی است که یک واژه در طی قرارگرفتن در شرایط گوناگون معنایی، به‌خود می‌گیرد و معنای جدید با معنای اولیه خود متفاوت است؛ کوتاه

سخن اینکه اگر یک واژه به فراخور جایگاه‌های مختلف دارای معانی متفاوت گردد و خواننده نیز به درک معنای تغییر کرده‌ی آن واژه در متن دست یابد، در اینجا بافت و سیاق متن است که باعث درک خواننده از مفهوم و معنای مورد نظر واژه و حتی جمله حاوی آن واژه گردیده‌است.

میدان‌های معنایی و نقش آن در فهم معنا

میدان‌های معنایی^۶ یا حوزه‌های واژگانی^۷ همچون نظریه‌ی بافت از مباحث جدید در علم معناشناسی است که «به مطالعه‌ی واژگان زبان از طریق گروه‌بندی آن‌ها در میدان‌ها یا زمینه‌های معنایی می‌پردازد و شامل گروهی از معانی یا کلمات همگرا است که با وجود عناصر یا ویژگی‌های معنایی مشترک، متمایز می‌شوند» (محمدحسن جبل، ۱۹۹۷: ۲۳) «و غالباً ذیل یک واژه‌ی عام قرار می‌گیرند که این لفظ فراگیر، آن واژگان را با یکدیگر پیوند می‌دهد و برای واژگان زیرمجموعه‌ی خود به‌عنوان واژه‌ی مادر شناخته می‌شود؛ به‌عنوان مثال، واژه‌ی «اللُّون» در زبان عربی، یک واژه‌ی عام است برای همه‌ی واژگانی که به رنگ‌های احمر، أزرق، أخضر و غیره دلالت دارند» (مختار عمر، ۱۹۹۸: ۷۹). هرکدام از اعضای یک حوزه‌ی معنایی، تشکیل‌دهنده‌ی یک واحد در یک نظام سازمان‌یافته‌ی معنایی هستند و نقطه‌ی ارتباط واژگان یک حوزه، وجود یک شرط و ویژگی ارتباطی خاصی است که باعث انسجام معنایی در میان آنها می‌شود. «پروان این نظریه معتقدند که اگر بخواهیم معنای دقیق هر واژه را در این میدان‌ها دریابیم، ابتدا باید روابط معنایی‌ای که واژگان در هریک از این حوزه‌ها با یکدیگر دارند را مشخص کنیم» (محمدحسن جبل، ۱۹۹۷: ۲۳).

نظریه‌ی میدان‌های معنایی با دو رویکرد «مطالعه‌ی در زمانی» و «مطالعه‌ی هم‌زمانی» به بررسی معنا می‌پردازد. در مطالعه‌ی در زمانی باید در دو مقطع زمانی مجزا به بررسی واژگان پرداخت و ارتباط آنها را در هرکدام از این دو زمان ناپیوسته به هم ربط داد. در رویکرد هم‌زمانی هم به رابطه‌ی بنیادین میان واژگانی پرداخته می‌شود که در میان واژگان وجود دارد و در نهایت به باهم‌آیی آنها منجر می‌گردد (ترکاشوند و فرشته‌پور، ۱۳۹۹: ۱۲۱). با این بیان، کارکرد نظریه‌ی میدان‌های معنایی بدین‌گونه است که با بررسی واژگان و دسته‌بندی آنها در واحدها و نظام‌های معنایی، روند درک معنای مورد نظر را در یک متن هموار می‌کند؛ به این صورت که در هرمتنی، یک دسته‌ی واژگانی وجود دارند که با یکدیگر پیوند معنایی دارند و بر این اساس، یک واحد و نظام معنایی را تشکیل می‌دهند و در این واحدها و نظام‌ها یک واژه‌ی فراگیر وجود دارد که به‌عنوان واژه‌ی کلیدی، نقش مهمی در پیوند میان واژگان سایر واحدها یا در حوزه‌های مربوط به خود ایفا می‌کند.

در اینجا لازم است پیش از ورود به بخش تحلیلی مقاله، به تفاوت میان مراعات نظیر و نظریه‌ی میدان‌های معنایی نیز اشاره گردد. آرایه‌ی مراعات نظیر به همخوانی و تناسب چند واژه در کنار همدیگر محدود می‌شود، درحالی‌که نظریه‌ی میدان‌های معنایی واژگان متناسب را ابتدا ذیل یک واژه فراگیر گردآورده و سپس به بررسی ارتباط‌های مختلف بین آن‌ها در زمینه‌های معنایی می‌پردازد و سپس به ارتباط آنها با مفهوم درونی نویسنده اعتنا می‌کند؛ بر این مبنا میدان‌های معنایی با نظریه‌ی بافت که شامل ارتباط واژگان به لحاظ موقعیت، فرهنگ، زبان و عاطفه‌ی نویسنده است و نیز با روابط معنایی که در بردارنده‌ی ترادف، تضاد و مشترکات لفظی است، ارتباط و همبستگی کامل دارد.

گذری بر قصیده‌ی «فی السوق القديم»

بدرشاکر سیاب از شاعران ادبیات معاصر عربی در سال ۱۹۲۶ در روستای جیکور در عراق به دنیا آمد. از وی آثار متعددی بر جای مانده که به صورت «المجموعة الشعرية الكاملة» به چاپ رسیده است (ر.ک: شکیب انصاری، ۱۳۸۴: ۲۵۲). چکامه‌ی بلند «فی السوق القديم» از آغازین تجربه‌ی های سیاب در سرایش به سبک و سیاق نو است. این شعر از یازده بند تشکیل یافته و شروع قصیده با اشاره به زمان یعنی «شب» می‌باشد. موضوع اصلی قصیده، عشق به وطن مادری و دلدادگی به معشوق است. شاعر در کنار این موارد به مراتب دچار احساس غم غربت و فقدان مادر خویش می‌باشد که در کودکی وی را از دست داده است. پدیده‌ی غربت و اسباب پیدایش آن در این قصیده تبلور شایانی دارد و شاعر آن را با بیانی سرشار از عواطف به تصویر می‌کشد.

بازنمود مفاهیم «فی السوق القديم» از رهگذر میدان‌های معنایی و نظریه‌ی بافت

در این بخش، سعی بر آن است تا مفاهیم مورد نظر شاعر و نیز ساز و کارهای انعکاس آنها از طریق میدان‌های معنایی و نظریه‌ی بافت بررسی شود. گفتنی است که در تحلیل این شعر، ارتباط واژگان ابتدا در چارچوب نظریه‌ی میدان‌های معنایی مورد بررسی قرار گرفته، سپس به ارتباط همان واژگان و کاربست آن‌ها از طریق بافت و فضای کلی حاکم بر جهان‌بینی شاعر در قصیده پرداخته می‌شود.

پدیدارسازی حُزنی فراگیر

پدیده‌ی غم و اندوه از نخستین مفاهیمی است که در شعر «فی السوق القديم» نمایان است. شاعر اندوه همه‌جانبه‌ی خود را به گونه‌های مختلف بیان می‌کند. این پدیده گاه در کالبد دل‌تنگی برای میهن

نمود دارد، گاه در سرگشتگی روح و گاه نیز به خاطر احساس دائمی غربت. واژگان فراوانی در سراسر قصیده به چشم می‌خورند که حکایت از چیرگی پدیده‌ی شوم غم بر پیکره‌ی شاعر دارند و بر وجود وی سایه افکنده‌اند؛ واژگانی نظیر «اللَّيْلُ، الْبَهِيمُ، الظَّلَامُ، الدُّجَى، الظُّلْمَاءُ، الْمَسَاءُ، الغُرُوبُ، الكَيْبُ» و غیره. به نظر می‌رسد این واژگان در یک میدان قرار دارند و همگی بیانگر کدورت خاطر و خامت اوضاع درونی شاعر هستند. همچنین استفاده‌ی وی از پدیده‌های طبیعت که همه‌ی آنها تداعی‌گر سیاهی هستند، دلیلی بر پریشانی اندیشه‌ی ناشی از اندوهی همه‌جانبه می‌باشد که بر وجودش سایه افکنده‌است. برای واژگان فوق، «سوزِ دل و تیرگیِ خاطر» می‌تواند عنوان فراگیر باشد که آن واژه‌ها را در خود جمع کرده و واژگان به گونه‌ی یک طیف معنایی، ذیل این اصطلاح فراگیر قرار می‌گیرند تا شایستگی لازم برای انتقال سوز دل و پریشانی شاعر به خواننده را به دست آورند. با نظر به این دیدگاه که «واژگان، ارزش معنایی خود را در داشتن ارتباط معنایی با یکدیگر کسب می‌کنند» (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۹۹)، تمام واژگان یادشده به واسطه‌ی پیوند معنایی با یکدیگر، میدانی از معنای غم و سیاهی را تشکیل داده‌اند و دارای رویکرد معنایی خاصی شده‌اند؛ وجود چند واژه دارای ارتباط معنوی، مجموعاً تشکیل‌دهنده‌ی میدانی از معنا گردیده که شاعر به واسطه‌ی آنها تصویری از وضع غم‌بار اندرون را به واسطه‌ی هجوم اندوه بر اندیشه‌ی خویش ارائه می‌دهد. علاوه بر این به دلیل آنکه در ادبیات عربی شب و تاریکی، تعبیری از بدحالی و اشاره به سیاه‌بودن روزگار است، واژگان مذکور را می‌توان تصویرگر اندوه ژرف در نهاد شاعر قلمداد کرد: «فِي ذَلِكَ السُّوقِ الْبَهِيمِ / لَوْنُ الدُّجَى وَتَوَقُّدُ النَّارِ حَتَّى أَتَا حَهُ الزَّمَانُ يَدَاً وَوَجْهًا فِي الظَّلَامِ وَ...» (السیاب، ۲۰۱۷: ۱۸).

گفتنی است واژگان به فراخور بافت‌های گوناگون دارای معانی مختلف می‌شوند؛ لذا در گزاره‌ی فوق به تناسب موضوع غم از معنایی همسو برخوردار می‌گردند؛ به‌عنوان مثال واژه‌ی «الْبَهِيمُ» به معنای سیاه و تاریک بودن است؛ اما زمانی که این واژه در متن شعر فوق قرار می‌گیرد، به واسطه‌ی گفتمان عاطفی حاکم بر متن به معنای تیرگی و تاریکی زندگی تحول پیدا می‌کند. همچنین واژه‌ی «الدُّجَى» به معنای تاریکی همراه با ابر است و شاعر از آن جهت که در موقعیت اندوه و دل‌تنگی قرار دارد، این واژه، معنای اندوه همراه با احساس دل‌تنگی وی را می‌رساند؛ و نیز واژه‌ی «الظَّلَامُ» به تنهایی به معنای تاریکی شب است؛ اما تناسب واژه‌ی حاضر با مفهوم مورد نظر در آن است که شروع تاریکی شب به مثابه‌ی آغاز اندوه در مسیر زندگی شاعر و بیانگر درماندگی وی از این وضعیت به خاطر ماندگاری این پدیده در یک پروسه‌ی زمانی بلندمدت در وجود اوست، بنابر این واژه‌ی «الظَّلَامُ» صرفاً به خاطر هماهنگ شدن با بافت متن به معنایی غیر از معنای معجمی گراییده و معنایی ثانوی به خود گرفته‌است. در این باره «به اعتقاد فرث»، همنشینی یکی از سطوح یا شیوه‌های بیان معنا

است» (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۷۰). لذا اندوه و ابراز آن، پدیده‌ای است که سیّاب، الفاظ را بر طبق این مفهوم و در راستای تبیین مؤثر آن به کار گرفته است و «واژگان به خاطر آنکه در کاربردها و بافت‌های متنوع، دارای معانی جدید می‌گردند» (ترکاشوند و ناگهی، ۱۳۹۲: ۶۳) در این شعر نیز به واسطه‌ی آنکه در بین جمله‌ها و ترکیب‌هایی با درونمایه‌ی اندوه قرار گرفته‌اند، از طریق بافت زبانی در ترکیب مجموع آنها دگرذیسی معنایی رخ داده است.

تنفر از تزاحم و رمیدگی خاطر از آن

سیّاب که فردی روستازاده بود و روحیاتش با آرامش و فرهنگ محیط روستا پرورش یافته است؛ اکنون با مهاجرت به شهر و مواجهه با ازدحام آنجا به نوعی دلگیرشده و از این شلوغی گریزان است و امکان سازگاری با شرایط جدید برایش وجود ندارد. این امر، روحیه‌ی عزلت‌گزینی و دوری‌جستن از هیاهو را در وی پدید آورده است. به عنوان نمونه، میدانی از معنای «اعتزال» در این گفته‌ی شاعر نمایان است: «اللَّيْلُ وَالسُّوقُ الْقَدِيمُ / حَفَّتْ بِهِ الْأَصْوَاتُ إِلَّا غَمَّغَمَاتِ الْعَابِرِينَ / بَيْنَ الْوُجُوهِ الشَّاجِبَاتِ، كَأَنَّهُ نَعْمٌ يَذُوبُ...» (السیاب، ۲۰۱۷: ۱۷).

در این بخش، «سُوقِ، أَصْوَاتِ، غَمَّغَمَاتِ و عَابِرِينَ» واژگانی هستند که دلالت بر انبوه جمعیت و ازدحام ناشی از این فراوانی دارند و صداهای برآمده از سخنانِ زیر لبِ عابران، همگی حاکی از مکانی است که بی‌نهایت در هم ریخته و در نظر شاعر، پر از هرج و مرج و آشوب است؛ لذا این واژگان می‌توانند در زیرمجموعه عنوان کلی «ازدحام مکانی و آواهای آزارنده‌ی آن» قرار بگیرند و سیّاب با این واژه‌ها درصدد بیان ازدحامی است که باعث هرج و مرج گردیده و او به دلیل عدم توان سازش با این اوضاع، دلتنگ محیط آرام روستایش می‌شود؛ جایی که در سایه‌ی آرامش به زندگی می‌پرداخته و اکنون که در بافت مکانی ناسازگار با روحیه‌اش به سر می‌برد، حس بی‌زاری خود را با کاربست واژگان فوق به نمایش می‌گذارد.

دو واژه‌ی «سُوقِ و عَابِرِينَ» در معنای ظاهری خود، بیانگر ازدحام و آمد و شد افراد در یک فضای شلوغ هستند و واژگان «أَصْوَاتِ، غَمَّغَمَاتِ، نَعْمِ» و غیره نیز از تولید صداهای زیاد ناشی از برخورد بازاریان و عابران در بازار حکایت دارند که گاه به تولید صداهای گوش‌خراش و حتی به نوعی هیاهو و تنش صوتی می‌انجامد. در اینجا عنوان "جار و جنجال و آلودگی صوتی" می‌تواند بیانگر مفهوم شاعر از کاربست واژگان در یک میدان معنایی باشد و واژگان یادشده براساس این مفهوم، پیوند معنایی یافته‌اند و استقرار وی در چنین موقعیتی، موجبات رنجش وی را فراهم کرده است.

از منظر نظریه‌ی بافت نیز می‌توان گفت واژه‌ی «سُوق» به‌تنهایی به‌معنای بازار است؛ لیکن در بافت شعری و مفهومی شاعر به معنای «ازدحام و جنبش انبوه مردم» تغییر پیدا می‌کند. به بیان دیگر، بافت زبانی، معنای اصلی واژه را به معنای دیگری تغییر داده و فهم معنای اصطلاحی این واژه را برای مخاطب میسر ساخته است؛ همچنین دو واژه‌ی «خَفَّتَتْ وِ يَدُوبُ» به‌تنهایی به معنای به‌خواب‌رفتن و آب‌شدن است؛ لیکن هنگامی که در کنار واژگانی نظیر «نَعْم، أَصْوَات و عَابِرِينَ» قرار می‌گیرند، با قرارگیری در کنار هرکدام از این واژگان، به معنای متفاوتی گرایش پیدا می‌کنند؛ لذا واژه‌ی «خَفَّتَتْ» به واسطه‌ی ترکیب‌شدن با واژه‌ی «أصوات»، به معنای «خاموشی صدا» و واژه‌ی «يَدُوبُ» در ترکیب «نَعْمَ يَدُوبُ» به معنای «از بین رفتن و محو شدن تدریجی» تحول معنایی می‌یابد. واژگان «أصوات و نَعْم» نیز به‌تنهایی به معنای نغمه و صدا هستند؛ اما در این شعر به معنای سخنان پنهانی نامفهوم - که به نظر مراد شاعر نیز باشد- تبدیل می‌شوند؛ لذا می‌توان اذعان کرد که این «واژگان بعد از قرارگرفتن در یک بافت مشخص از فیلتر زبانی عبور کرده و دارای حد و مرز معینی می‌شوند و دیگر از شمولیت و فراگیری معنایی یا اشتراک معنایی برخوردار نیستند» (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۶۲). با این بیان، تمام تغییرات معنایی ایجادشده در واژگان موردنظر به کشف معنای ازدحام منجر گردیده؛ ازدحامی که باعث انزجار سیّاب می‌شود و به‌تنگ آمدن از مکان فعلی و ناسازواری با محیط جدید، حاصل آن است.

گم‌گشتگیِ روانی و سرگشتگیِ اندیشگانی

در سراسر قصیده‌ی «فی السُّوق القَدِيم» واژگانی به‌چشم می‌خورد که نشان از سرگردانی اندیشگانی شاعر در رویارویی با شرایط جدید دارد و این امر امکان اتخاذ هر تصمیم نهایی را از وی ربوده است. «صَبَاب، كَيْب، سَحْب، حَيَارَى، دُخَان، غُبَار» و غیره، مجموعه واژگانی هستند که نویسنده با استخدام آنها به مبهم‌بودن وضع موجود می‌پردازد. ماهیت معنایی این واژگان عموماً بر وجود موانع در دید دلالت دارد و گسترش آنها در سطح یک منطقه به مانند یک پرده، منجر به پوشیده‌ماندن قسمت‌های دیگر آن منطقه می‌شود. با این توصیف به نظر می‌رسد اوضاع زندگانی سیّاب به‌گونه‌ای است که وی هرچه می‌کوشد تا راهی برای برون‌رفت از افکار برآمده از سرگردانی روحی خویش بیابد، ناکام می‌ماند؛ زیرا گم‌گشتگیِ روانی وی به حدی است که مجال‌رهایی را بر وی مسدود کرده؛ لذا شاعر این حالتِ روحیِ خود را در قالب واژگان فوق به تصویر کشیده است. از منظر میدان‌های معنایی می‌توان واژگان اشاره‌شده را در ذیل عنوان فراگیر «سرگردانی مطلق» جای داد و چنانکه اشاره شد، وجود غبار، دود، مه و ابر همگی مانع دیدن می‌شوند - و این مفهوم، مقصود اصلی شاعر در

این بخش است -؛ دیدنی که مفهوم آن، ناآگاهی سیّاب از پیشامدهای حال و آینده است. لذا وجود این موانع، شاعر را از نگرستن به آینده باز داشته و افق‌های روشن را در برابرش تیره و تار کرده است؛ بدین سان، شاعر در مکانی قرارداد دارد که نه وضعیت فعلی را قابل تحمل می‌بیند و نه فردای روشنی را برای خویش متصور است؛ گویا وی یک سرگردان بی‌قید و شرط است که در بن‌بست افکارش راهی برای برون‌رفت نمی‌یابد.

بنابراین همه‌ی واژگان فوق را می‌توان در دو دسته‌ی متفاوت: سرگشتگی «حِیَارِیْ و کَئِیْب» و ابهام «ضَبَاب، سُحُب، دُخَان و عُبَار» قرار داد و آنچه که باید بدان توجه کرد، این است که به‌عنوان مثال، دو واژه‌ی «ضَبَاب و حِیَارِیْ» به لحاظ معنایی با یکدیگر جمع نمی‌گردند؛ مگر آنکه ذیل اصطلاحی فراگیر مانند «ابهام اندیشگانی» قرار گیرند که در آن صورت، سویه‌های مفهوم فراگیر، آنها را دربرمی‌گیرد و باعث انسجام معنایی دو واژه شده و به گونه‌ای معنامند، آنها را در سایه‌ی خود گرد می‌آورد تا با یکدیگر، میدانی از مفهوم سرگردانی برآمده از اندیشه‌ی پریشان را تشکیل دهند. «فرث» به واژه‌های مرتبط با یکدیگر تحت عنوان "پراکندگی صوری" اشاره می‌کند (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۷۳) و از آنجایی که «یک میدان معنایی می‌تواند براساس ارتباط شروع یک واژه با سرانجام آن واژه نیز ایجاد گردد» (منقور، ۲۰۰۱: ۷۵)، نوع پیونددهی میان دو واژه‌ی «ضَبَاب و حِیَارِیْ» به واسطه‌ی اصطلاح فراگیر مزبور به این صورت است که چون وجود مه در مسیر انسان رهرو سرانجام باعث سرگشتگی وی خواهد شد، در نتیجه واژه‌ی مه در کالبد اندیشه‌ای مخرب، باعث سرگردانی شاعر در افکارش شده است.

واژگان فوق با عنایت به مفهوم موردنظر شاعر از منظر نظریه بافت نیز قابل بررسی است. به‌عنوان مثال، «کئیب» که مفهوم «غم‌آلودبودن فضای شب» در آن مشهود است، به‌عنوان واژه‌ای مناسب در ارائه مفهوم سرگردانی شاعر به کار رفته است و شاعر با کار بست آن، تنگنای روحی خود را که حاصل سرگردانی از مشاهده وضع نابسامان روزگار است، ترسیم می‌کند. واژه «کئیب» در گفته‌ی شاعر کارکردی عاطفی دارد و سیّاب از آن برای انتقال مفاهیم مرتبط با روح و روان خود استفاده کرده است. واژه‌ی «ضَبَاب» نیز در «وَالنُّورُ تَعَصَّرُهُ الْمَصَابِيحُ الْحَزَانِي فِي سُحُوبٍ / مِثْلَ الضَّبَابِ عَلَى الطَّرِيقِ» (السیاب، ۲۰۱۷: ۱۷)، به گستردگی اندوه در پیرامون شاعر تحول معنایی یافته است. «ضَبَاب»، ابری است که زمین را می‌پوشاند و سیّاب بدان جهت اندوه خود را مانند این ابر متراکم توصیف نموده که آن اندوه بر تمام وجودش سیطره یافته است و این امر، نشانه‌ی واماندگی وی در تصمیم‌گیری برای سر و سامان دادن به اوضاع می‌باشد؛ بنابراین کارکرد واژه‌ی «ضَبَاب» در جلب توجه مخاطب به سوی

عواطف شاعر و همزادپنداری با او نمایان است و احتمال واکنش‌دهی مخاطب به احساسات و مقصود سیّاب غیرقابل انکار خواهد بود.

واژه‌ی «سُحْب» نیز در عبارت: «بَيْنَ الرَّفُوفِ الرَّاحَاتِ، كَأَنَّهَا سُحْبُ الْمَغِيبِ» (همان: ۱۸) کارکردی عاطفی دارد و در کنار دو واژه‌ی «رازح و مغیب» بیانگر سرعت زوال است؛ چنان‌که در فرمایش امام علی (ع): «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُّوا فُرْصَ الْخَيْرِ» (شریف‌رضی، ۱۳۸۱: ۶۲۶) نیز واژه‌ی سحاب، حکایت از مفهوم سرعت زوال و نابودی دارد؛ لذا این واژه در گفته‌ی شاعر بر واژگانی نظیر «أنهيار، دمار» و غیره برتری داده شده و در شعر کاربرد پیدا کرده است؛ سیّاب، سرعت نابودی نوری ضعیف در یک روز سرد را به ابر شامگاه مانند می‌کند و در واقع، آن نور کم‌سو را نماد از بین رفتن اندک امید دل به بهبود شرایط نابسامان و روحیه‌ی پریشان خود قرار می‌دهد.

شوق بازگشت به زادگاه

سیّاب که برای تحصیل از روستایش به بغداد کوچ کرده و جهت فراگیری دانش ناگزیر به ترک وطن گردیده، اکنون در قصیده‌ی حاضر با دستاویز قراردادن واژگان و عبارت‌هایی، آرزوی بازگشت به روستای جیکور را به‌نمایش می‌گذارد و شوق بازگشت، بارقه‌های امید به ادامه زندگی در روستا را در نهادش پدید آورده است. در راستای این مفهوم، واژگان «تُضَاءٌ، مُقْمِرَات، نَخِيل، رَحِيل، عَد، حَيَاة، أَضْوَاء و صَبَاح» می‌توانند در یک میدان معنایی قرار گیرند و هدف شاعر از کار بست آنها، زنده نگه داشتن امید و ترسیم اشتیاق فراوان برای بازگشت پس از تجربه‌ی محیط جدید است. در این واژگان، واژه‌ی کلی و عامی که بتواند به‌عنوان تعبیری فراگیر همه‌ی کلمات را در ذیل خود جمع کند، «بارقه‌های امید» است که واژگان فوق در کنار یکدیگر و با مشارکت معنایی، این اصطلاح را برای مخاطب به‌نمایش می‌گذارند و چنین القا می‌کنند که شاعر در همه حال، اندیشه‌ی بازگشت به وطن را خوشبینانه در سر داشته است. واژگان «تُضَاءٌ، مُقْمِرَات، أَضْوَاء و صَبَاح» تداعی گر نور و روشنایی هستند؛ نوری که به مفهوم امیدواری است و واژه‌های «نَخِيل، رَحِيل، عَد و حَيَاة» نیز می‌توانند القاگر امید به محتمل بودن بازگشت باشند. این دو دسته با ادغام در یکدیگر و قرارگیری در ذیل عنوان عام «بارقه‌های امید» نشان از تأکید شاعر به وجود امید و زنده نگه داشتن این پدیده در قلبش دارند. اساساً دلیل سفر سیّاب و شوق بازگشت از سفر این است که وی هدف خود از سفر را تحصیل برای تعالی روح و گستردن دایره‌ی دانش و بینش اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار داده بود و اکنون با توجه به روحيات لطیفش به تنگناهای روحی دچار می‌شود و این حس درونی، وی را برای بازگشت به وطن ترغیب می‌کند.

مفهوم فوق از دیدگاه نظریه‌ی بافت نیز قابل بررسی است؛ چنین واژگانی شعر از فکر و اندیشه سیّاب پرده برمی‌دارد و معانی خاصی را افاده می‌کند: «ازتَجَّ في حَلْقِ الدُّخَانِ حَيَالٌ نافذةٌ تُضَاءُ/ ناءٌ يُدَكِّرُ بالليالي المُقَمَّرَاتِ وبالنَّخِيلِ/ وأنا الغريبُ أَظَلُّ أَسْمَعُهُ وَأَحْلُمُ بالرحيلِ/ إذا التَّمَعَّ الصَّبَاحُ» (السیاب، ۲۰۱۷: ۱۷).

شاعر در این گزاره، واژه‌ی «المُقَمَّرَاتِ» را به معنای شبی که به واسطه‌ی نور ماه روشن گشته، به کار گرفته است و این شب مهتابی، پدیده‌ای است که در خیال شاعر نوید روزهای خوش و آرام توأم با امید بازگشت به وطن را می‌دهد. لذا به لحاظ بافت موقعیتی می‌توان گفت که واژه‌ی «المُقَمَّرَاتِ» به واسطه‌ی قرارگیری در کنار واژه‌ی «الليالي» کاربرد معنایی مدنظر را پیدا کرده و به خاطر وجود رابطه‌ی زمانی میان این دو واژه، شاعر آن را برای بیان مفهوم امیدواری حتی در دل سیاهی وضعیت فعلی، مناسب دانسته است. ارتباط دو واژه‌ی «المُقَمَّرَاتِ» و «الليالي» بدین صورت است که واژه‌ی دوّم از امکان به‌روشنی‌گراییدن واژه‌ی اول خبر می‌دهد؛ یعنی امکان وجود روشنایی در شب تاریک نیز وجود دارد و این بدان مفهوم است که در اوج ناامیدی نیز می‌توان راه امیدواری را جست.

واژه‌ی «الصَّبَاحُ» نیز مثل واژه‌ی «الصَّيَاءُ» یا واژه‌ی «النُّورُ»، به معنای روشنایی است، اما با توجه به بافت موقعیتی، مفهوم رسیدن به خواسته‌های درونی شاعر را بهتر القا می‌کند. بنابراین شاعر این واژه را که در اینجا به معنای نور و روشنایی است، آگاهانه بر دو واژه‌ی دیگر ترجیح داده تا به لحاظ بار عاطفی، تأثیر «الليالي المُقَمَّرَاتِ» را در برانگیختن عواطف مخاطب از طریق همزادپنداری با خیال خود نشان دهد؛ چرا که میان مقصود این دو اصطلاح به لحاظ بافت موقعیتی، رابطه‌ی زمانی وجود دارد و این رابطه اقتضای کاربرد این دو اصطلاح را در کنار یکدیگر داشته است. در همین راستا و با نظر به این دیدگاه که «واژگان به خودی خود، معنایی را نمی‌رسانند و اگر این‌گونه نباشد، آنها قابلیت برخورداری از معنایی فراتر از خود را نخواهند داشت؛ ضمن آنکه مفهوم واژگان با توجه به مقصود گوینده دچار دگرپرسی می‌شود» (الغذامی، ۱۹۸۵: ۴۸)، حضور واژه‌ی «الصَّبَاحُ» در بند آخر به معنای صبح (وقت اول روز) نیست، بلکه هدف از کاربرد آن، اشاره به آشکارشدن بارقه‌های امید است. لذا در این بند، واژه‌ی مزبور به لحاظ قرارگرفتن در موقعیتی خاص، کارکردی جدید پیدا کرده و مفهوم آن در کنار واژگان دیگر و با توجه به موضوع تغییر می‌کند و در لفظ‌های صبح به معنای «روز» و سپس به معنای «روشنی و امید» مشترک می‌باشد و معنای مشخصی در راستای مقصود شاعر پیدا کرده است.

شیفتگی و ارج نهادن به میهن

سیّاب می‌کوشد تا احساسات و دغدغه‌های خویش را به شیوه‌ای نافذ بیان کند، لذا برای القای مفهوم تعلق خاطر به خاک میهن از واژگان آن حوزه‌ی معنایی به شکل متمرکز بهره می‌گیرد. واژگانی نظیر «الهُوَى، الْحَبِيب، الصَّدْر، الْحَبِّ، الْحَيْنِ، الْقَلْب، الْعَرَام» و غیره در بردارنده‌ی مفهوم علاقه و خواست قلبی هستند. بر این اساس تمام واژگان یادشده را می‌توان در ذیل عنوان عام «دلدادگی به میهن» گردآورد تا آنها در میدانی از معنا، دل‌بستگی شاعر به وطن را ترسیم نمایند. واژگان فوق تعبیری هستند از بی‌قراری‌های همراه با شعفِ نویسنده برای حضور دوباره در وطن و حسی برآمده از تعلق خاطر و بیانی از دل‌تنگی‌های وی برای خاکی که گویی سیّاب، قلبش را در آنجا به ودیعه نهاده و سپس اقدام به کوچ کرده‌است؛ لذا می‌توان اذعان کرد که نویسنده، «این واژگان را به‌گونه‌ای تعبیری و بیانی به‌کار برده و واژه‌ها آن مفهوم قاموسی (عشق به معنای مادی) را از دست داده و ارتباطی با آن مفاهیم ندارند و دلالت آنها نیز دچار تغییر و تحول گردیده‌است» (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۷۶) و استفاده از واژگان تقریباً هم‌معنا و نیز کاربست دو واژه‌ی «قَلْب و الصَّدْر» نشانه‌ای است بر آنکه این عشق، جوششی درونی از عاطفه‌ی حقیقی شاعر و از روی خاطرات خوش ضبط‌شده در نهاد وی می‌باشد که موجب حفظ جایگاهی ویژه برای وطن در قلبش گردیده‌است. گفتنی است که دیگر واژگان این میدان معنایی نیز درصدد توسعه‌ی جایگاه دو واژه‌ی مذکور هستند؛ بدین‌سان که شوق، علاقه، عشق و غیره از ملزومات قلب برای رشد و تعالی هستند تا قلب انسان به واسطه‌ی عشق و شور درونی، وی را به سوی زیبایی‌ها رهنمون سازد: «نَارُ الْهُوَى وَيَدَا الْحَبِيبِ / مازَالَ قَلْبِي فِي الْمَغِيبِ / وَكَانَ يَحْلُمُ فِي سُكُونٍ فِي سُكُونٍ / بِالصَّدْرِ وَالْقَمِّ وَالْعَيْونِ / وَالْحَبِّ ظَلَّهُ الْخُلُودُ فَلَا لِقَاءَ فَلَا وَدَاعٍ / وَأَسْمَعُهُمْ وَرَائِي يُعَلِنُونَ هَذَا الْعَرَامَ أَكَادُ أَسْمَعُ أَيُّهَا الْحَلْمُ الْحَبِيبُ» (السیاب، ۲۰۱۷: ۱۹).

کارکرد نظریه‌ی بافت نیز در تبیین گزاره فوق به این صورت است که به‌عنوان نمونه واژه‌ی «الهُوَى» در جمله‌ی اول به معنای عشقی است که از روی رغبت و تمایل و حتی آرزو شکل گرفته و این مفهوم را می‌توان به‌واسطه‌ی بافت زبانی جمله و با هم‌آیی این واژه در کنار دو کلمه‌ی «النَّار» و «الحَبِيب» دریافت نمود؛ زیرا با وجود «الحَبِيب» در ساختار عبارت، از واژه‌ی «الهُوَى» مفهوم تمایل به سوی امری خیر که همان خواستن وطن مادری است، استنباط می‌گردد و وجود واژه‌ی «نار» نیز شور و اشتیاق والای صاحب معشوق (شاعر) را می‌رساند؛ ضمن آنکه بر اساس کارکرد «روانشناسی محیط که مناسبت‌های مختلف میان محیط فیزیکی و تجربیات انسان و رفتارهایش را بررسی می‌کند» (جلیلی، ۱۳۸۹: ۲۹)، می‌توان گفت که زندگی در محیط شهر و تجربه‌های تلخ شاعر در آن، باعث بروز بیش از پیش عشق به زادگاه در نهاد او گردیده و این حس برگرفته از کسب تجربیات مختلفی

است که وی از طریق یکی از حواس پنجگانه در ضمیر خود جای داده‌است و این امر باعث ثبت شدن نوعی خواستن همه‌جانبه در وجود شاعر گردیده و بن‌مایه‌های شیفتگی را در وجودش ایجاد کرده‌است. واژه‌ی «الغرام» نیز با تضمین معنایی به مراتب عمیق‌تر در مفهوم عشق، دل‌باختگی بی‌نهایت را افاده می‌کند؛ لذا در ابیات فوق بافت عاطفی اقتضای کاربرد واژه‌ی «الغرام» را داشته تا علاوه بر اثبات ادله‌های مربوط به بحث مبدل شدن عشق به آرزو و مقدس جلوه‌دادن علاقه به میهن در نظر شاعر، باعث گردد که سیّاب فقدان آن را ضربه‌ای سخت به روان خود قلمداد کند.

واژه‌ی «الحُب» نیز در کنار واژه‌ی «الخُلُود» [جاودانگی] با توجه به بافت عاطفی بر واژه‌ای نظیر «وَداد» ترجیح داده شده؛ زیرا «الحُب» به معنای عشق‌ورزیدن و دوست داشتن است، اما اندازه‌ی عشق در واژه‌ای نظیر «وَداد» نسبت به واژه‌ی «الحُب» کمتر است؛ ضمن آنکه شاعر، آن را در کنار واژه‌ای همچون «خُلُود» در توصیف اشتیاق خود به میهن به‌کار می‌برد تا به کمک این واژه، مفهوم عشق بیکران به خاک و وطن برای مخاطب نمایان شود.

احساس مداوم غربت

احساس دائمی غربت، مفهومی است که در قصیده‌ی «فی‌السوق القديم» هویداست. سیّاب در شرایطی این قصیده را سرود که به‌دور از اهل و دیار به‌سر می‌برد. از طرف دیگر وی در دوران کودکی، مادر خود را از دست داد و در ادامه‌ی زندگی نیز دچار بیماری‌های جسمی و روحی گردید و تمام این عوامل موجب پیدایش احساسات نوستالژیک در وی شد. در شعر حاضر واژگانی نظیر «غریب، کئیب، یُدْکُر، رَحیل، هوی، قَلْب، غَرام، صَدْر» و غیره می‌توانند در یک میدان معنایی قرار گیرند و مفهوم «غربت و احساسات نوستالژیک»، تمام این واژگان را در خود جمع کرده و می‌تواند به عنوان واژه‌ای فراگیر در این میدان قلمداد شود. همچنین واژگانی چون «غریب و یُدْکُر» نشانگر این نکته است که شاعر آشکارا به غریب‌بودن خود و به‌تنگ آمدن از این شرایط اذعان می‌کند و نیز واژگانی مانند «هوی، غَرام، صَدْر و قَلْب» اشاره به علاقه‌ی شدید شاعر به وطن مادری دارند و سیّاب با کاربست این واژگان دالّ بر روحیه‌ی عشق‌ورزی، خاطرات میهن را به یاد آورده و وجود این علاقه‌ی درونی، مونس وی در غربت است؛ در واقع او با یاد زیبایی‌های میهن، سایه‌ی غربت را کم‌رنگ ساخته و اندرون خود را با یاد عاشقانه‌ی وطن، امیدوار نگه می‌دارد. در این گذار، شاعر با کاربرد واژه‌ی «رَحیل» می‌کوشد تا همواره روحیه‌ی امید را در وجود خود بدمد و بدین واسطه به امکان بازگشت به جایگاه نخستین و دوران کودکی خود کمک نماید و بار دیگر زندگی آغازین را که در روح وی آشیانه کرده‌است، تجربه نماید.

در میدان معنایی دیگر، واژگان «غَرِيبٌ، فُتُوْرٌ، ضَعِيفٌ، مَجْهولٌ، اَئِنٌّ، يَأْسٌ و بُكَاءٌ» را می‌توان کنار هم قرارداد و «ناپایداری روحی» را به‌عنوان عبارت فراگیر این بخش قلمداد کرد. این واژگان در رابطه با مفهوم عدم قدرت انطباق به‌کار رفته‌اند به‌خاطر آنکه همگی نشان‌گر نوعی عدم وجود ارتباط با محیط و سرگردانی شاعر در این وضعیت است و حاصل این امر، چشیدن طعم تلخ اندوه و بیگانه‌پنداشتن خود می‌باشد. در این میدان، واژه‌ی «غَرِيبٌ» از واژگان هم‌نام محسوب می‌شود و دالّ بر معانی مختلفی نظیر «شگفت‌انگیز، مبهم، بیگانه‌بودن، غیرقابل فهم» و غیره است؛ «واژگان هم‌نام به واژگانی گفته می‌شود که صورت آنها ثابت و به یک شکل است، اما در بردارنده‌ی معانی مختلف می‌باشند» (یول، ۱۳۷۴: ۱۴۳). با توجه به ارتباط واژه‌ی «غَرِيبٌ» با واژگانی نظیر «فُتُوْرٌ، ضَعِيفٌ و مَجْهولٌ»، می‌توان اذعان نمود که معنای کاربردی واژه‌ی «غَرِيبٌ» در میدان معنایی بالا، «بیگانه‌بودن» است و این واژه برای قرارگیری در یک میدان معنایی با توجه به نیاز واژگان دیگر، معنای موردنظر آنها را به خود گرفته و کاربرد معنای دیگر واژه در این میدان جایگاهی ندارد.

پرداختن به موضوع احساس دائمی غربت از زاویه‌ی نظریه‌ی بافت نیز قابل بررسی است: «كَمْ طَافَ قَلْبِي مِنْ غَرِيبٍ / فِي ذَلِكَ السُّوقِ الْكَثِيبِ / نَاءٍ يُدَكَّرُ بِاللَّيَالِي الْمُقْمِرَاتِ وَبِالتَّحِيلِ / وَأَنَا الْغَرِيبُ أَظَلَّ أَسْمَعُهُ وَأَحْلُمُ بِالرَّحِيلِ نَارَ الْهَوَى وَوَيْدَ الْحَبِيبِ / وَكَانَ يَحْلُمُ فِي سَكُونٍ / فِي سَكُونٍ: / بِالصَّدْرِ وَالْقَمِ وَالْعُيُونِ» (السياب، ۲۰۱۷: ۱۷).

در این بخش، چند مورد از کاربردهای ماهرانه معنا توسط شاعر به طریقه‌ی نظریه‌ی بافت قابل تبیین می‌گردد. به‌عنوان نمونه‌ی واژه‌ی «غَرِيبٌ» علاوه بر در برداشتن معنای غربت، به معنای تعجب از پدیده‌های جدیدی می‌باشد که شاعر با دیدگان خود شاهد بوده‌است. به‌نظر می‌رسد منظور اصلی وی از کاربرد واژه‌ی «غَرِيبٌ»، افزون بر اشاره به غریب‌بودن خویش، پرداختن به وجود تفاوت‌ها در محیط فعلی و روستای خود است و با وجود این تفاوت‌های خیره‌کننده، می‌خواهد غریب‌بودن خود را همراه با شگفتی از محیط جدید ابراز کند؛ لذا با توجه به بافت عاطفی گفتمان از واژه‌ی «غریب» استفاده می‌کند که همزمان در بردارنده‌ی مفهوم غربت و نیز شگفتی از تجارب جدید است و آن را در القای بهتر مفاهیم ذهنی بر واژگانی نظیر «مُدْهَلٌ» ترجیح می‌دهد. واژه‌ی «غریب» با کارکردی ایهام‌وار و دوپهلوی به ارائه‌ی اغراض ادبی شاعر کمک کرده‌است. سیاب همچنین واژه‌ی «رحیل» را با توجه به احساسات عمیق نوستالژیک بر واژه‌ی «سفر» ترجیح می‌دهد. واژه‌ی «سفر» به مسافرتی گفته می‌شود که به گشت و گذار یا سفر کاری و بازدید از مکانی خاص بیانجامد. لذا مفهوم رفتن در واژه‌ی «سفر» غالباً با بازگشت همراه است، اما در واژه‌ی «رحیل»، همیشگی یا حداقل، زمان برگشت آن طولانی‌تر از مفهوم بازگشت در واژه‌ی «سفر» است. واژه‌ی «رحیل» حاوی معنای عاطفی فراوانی

در رابطه با رفتن و کوچیدن همیشگی است و شاعر به دنبال رحلت دائمی است؛ زیرا همان‌طور که احسان‌عباس نیز بیان نموده: «وی دلیل نفرت و بیگانگی خود از محیط شهر را در این امر می‌داند که می‌ترسد خودش را در خیابان‌های بزرگ آن گم کند و در کوچه‌های تاریک و کور آن شهر خوار شود و نیز از تسلیم شدن در برابر تنهایی می‌ترسد» (عباس، ۱۹۷۸: ۹۴) و هم اینکه شاعر به علت مأنوس بودن بیش از حد با محیط دوران کودکی، به هیچ عنوان توان سازگاری با محیط فعلی را ندارد؛ مسأله‌ای که به فراخور شرایط روحی شاعر و نیز به علت اتفاقات رخ داده در مسیر زندگی وی به احساس ناسازگاری با فضای شلوغ شهر منجر شده است.

نتیجه

بررسی قصیده‌ی «فی‌السوق القديم» نشان داد که با کاربرد دو نظریه‌ی بافت و میدان‌های معنایی می‌توان به خوانش علمی آثار ادبی پرداخت و از دریچه‌ی آنها به لایه‌هایی از معانی نهفته دست یافت. این دو نظریه با گستراندن تحلیل متن و واکاوی جنبه‌هایی از معنا که در خفا مانده، زوایای روشن‌تری از جهان‌بینی نوستالژیک سیّاب و نیز هسته‌ی معنایی مبتنی بر عشق شاعر به میهن را در اختیار قرار داد. بر این مبنا می‌توان این رویکرد را رهیافت مطلوبی برای کسب لذت ادبی و نیز آگاهی از شیوه‌های انتقال مقصود توسط شاعر قلمداد کرد. با بررسی ترکیب‌ها و واژگان این قصیده، مفاهیم به‌دست آمده در کالبد شبکه‌های معنایی متعددی رخ نمود که در وهله‌ی نخست از طریق سازه‌های معنایی درهم‌تنیده بر پایه‌ی رابطه‌ی همنشینی سامان یافته است. دو نظریه‌ی میدان معنایی و بافت با کشف مفهوم هر سازه از طریق قرینه‌های عاطفی و دگردیسی معنایی واژگان، نگاه نوستالژیک و در عین حال امیدوار سیّاب را به نمایش گذاشت؛ بدین‌سان که کاربرد واژگان دارای حوزه‌های معنایی یکسان و گاه به ظاهر گوناگون و دسته‌بندی آن‌ها براساس نوع عاطفه، موقعیت روحی شاعر، زبان و ساختار متن و به طور کلی تغییرات معنایی هریک از واحدهای واژگانی با عنایت به بافت زبانی و گفتمان عاطفی قصیده، باعث دستیابی به مفاهیمی همچون سرگشتگی، غربت‌گریزی، ناسازگاری با گروه مردم، اندوه بی‌حد و حصر و شخصیت انعطاف‌ناپذیر و وابسته‌گونه‌ی شاعر گردید. به بیان دیگر، میدان‌های معنایی، واژگان این شعر را به‌طور هدفمند در هندسه‌های معنایی متعدد دسته‌بندی کرده و این دسته‌ها نگاه نوستالژیک شاعر را در پیوند با یکدیگر بیان کرده‌اند؛ نظریه‌ی بافت نیز با عنایت به دگردیسی و تعمیم معنایی واژگان با توجه به فضای عاطفی این شعر و حالات درونی شاعر، علاوه بر تأیید مفاهیم نوستالژیک استنباط‌شده از طریق میدان‌های معنایی، نمادهای دیگری از جهان‌بینی و اندیشه‌ی شاعر را در بافت‌های زبانی و عاطفی روشن نمود؛ ضمن آنکه از ترکیب دسته‌ها

و واحدهای واژگانی، این هستخی معنایی و مفهوم شاعرانه حاصل گردید که "غربت به غم می‌اندازد و سرگشته و گوشه‌گیر می‌کند و تنها راه نجات و حیات، عشق است".

پی‌نوشت‌ها

- ۱) زبان‌شناس انگلیسی John Rupert Firth
- ۲) Context
- ۳) Gillian brown زبان‌شناس انگلیسی
- ۴) George yule زبان‌شناس اسکاتلندی-آمریکایی
- ۵) Ullmann István زبان‌شناس مجارستانی
- ۶) Semantic fields
- ۷) Lexical fields

منابع و مأخذ

- پالمر، فرانک، (۱۳۶۶)، **نگاهی تازه به معنی‌شناسی**، ترجمه کورش صفوی، تهران: مرکز. ترکاشوند، فرشید، (۱۳۹۴)، **درآمدی بر معنی‌شناسی در زبان عربی**، قم: مهر.
- _____ و ناگهی، نسرین، (۱۳۹۲)، «تحلیل مقایسه‌ای سازوکار قرینه و بافت زبانی در فهم متن»، **پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی**، شماره ۹: ۵۵-۷۷.
- _____ و فرشته‌پور، قهرمان، (۱۳۹۹)، «کارکرد نظریه‌ی میدان‌های معنایی در تحلیل جهان شاعر»، **انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی**، شماره ۵۵: ۱۱۹-۱۳۸.
- جلیلی، محمد، (۱۳۸۹)، «مرور تحلیلی بر مفهوم محیط در ادبیات روانشناسی محیط»، **مجله منظر**، شماره ۱۲: ۲۸-۳۱.
- السیاب، بدرشاکر، (۲۰۱۷)، **أزهار وأساطير**، المملكة المتحدة: مؤسسة هنداوي.
- شریف‌رضی، محمدبن‌الحسین بن موسی، (۱۳۸۱)، **نهج البلاغة**: ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات آل علی (ع).
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، **شعر معاصر عرب**، تهران: سخن.
- شکیب‌انصاری، محمود، (۱۳۸۴)، **تطور الأدب العربي المعاصر**، چاپ چهارم، اهواز: دانشگاه شهید چمران.
- صفوی، کوروش، (۱۳۶۶)، **نگاهی تازه به معنی‌شناسی**، تهران: مرکز.
- _____، (۱۳۹۱)، **نوشته‌های پراکنده «برگردان‌هایی در باب زبان‌شناسی»**، تهران: علمی.
- _____، (۱۳۹۲)، «کدام معنی؟»، **علم زبان**، شماره ۱: ۱۱-۴۰.
- عباس، إحسان، (۱۹۷۸)، **اتجاهات الشعر العربي المعاصر**، ط ۲، الكويت: علم المعرفة.

کارکرد نظریه بافت و میدان‌های معنایی در بازنمود مفاهیم «فی السوق القديم» ۲۰۹

عبدالله عمر، خلود، (۲۰۱۷)، «أثر السياق اللغوي في تعدد الأوجه الإعرابية للأسماء»، مجلة الشمال للعلوم الإنسانية، العدد ۲: ۳-۳۳.

عون، نسيم، (۲۰۰۵)، الألسنية: محاضرات في علم الدلالة، بيروت: دار الفارابي.

الغذامي، عبد الله محمّد، (۱۹۸۵)، الخطيئة والتكفير من النبوية إلى التشريعية، السعودية: النادي الأدبي الثقافي. محمد حسن جبل، عبد الكريم، (۱۹۹۷)، في علم الدلالة (دراسة تطبيقية في شرح الأنباري للمفصّلات)، الإسكندرية: دار المعرفة الجامعية.

محمد يونس على، محمد، (۲۰۰۷)، المعنى وظلال المعنى؛ أنظمة الدلالة في العربية، ط ۲، ليبيا: دار الحداد الإسلامي.

مختار عمر، أحمد، (۱۹۹۸)، علم الدلالة، ط ۵، القاهرة: عالم الكتب.

مختاری، قاسم؛ شیخ حسینی، زهرا و نظیری سنجانی، فاطمه، (۱۳۹۵)، «تحليل معنایی واژه حلم و مشتقات آن در قرآن کریم و نهج البلاغه بر اساس نظریه بافت»، حسنا، شماره ۲۹ و ۳۰: ۱۳۹-۱۶۵.

منقور، عبد الجلیل، (۲۰۰۱)، علم الدلالة «أصوله ومباحثه في التراث العربي»، دمشق: اتحاد الكتب العرب.

نامور فرگی، مجتبی و پهلوان نژاد، محمدرضا، (۱۳۹۰)، «بررسی حوزه‌های معنایی واژگان زبان فارسی و ارائه معیارهای جدید در تعیین حوزه‌های معنایی»، مجله زبان شناسی و گویش‌های خراسان، شماره ۴: ۵۱-۷۰. DOI:

<https://doi.org/10.22067/lj.v3i4.18455>

یول، جورج، (۱۳۷۴)، نگاهی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی)؛ ترجمه‌ی نسیرن حیدری، تهران: سمت.

وظيفة النظرية السياقية والحقول الدلالية في تمثيل مفاهيم "في السوق القديم"

أميد جهان بخت ليلي*^١

قهرمان فرشته پور^٢

الملخص

تعتبر نظرية السياق والحقول الدلالية من فروع علم الدلالة. إنّ الحقول الدلالية هي مجموعة من الكلمات المتقاربة معنئاً في سياق النص مجتمعة تحت كلمة شاملة وبهذه الطريقة تنشئ شبكة من المعنى، ونظرية السياق تتمركز على تحول معنى الكلمات وكيفية استخدامها في المواقف المختلفة وولادة المعنى من خلال مجموعة متنوعة من التركيبات والتطبيقات. يمكن اعتبار هاتين النظريتين حلاً ملائماً لتحليل نوايا الأدباء. لذلك فقد سعى البحث الحالي بأسلوب وصفي - تحليلي إلى دراسة نظرة بدر شاكر السيّاب واكتشاف المفاهيم الكامنة في قصيدة "في السوق القديم". وتشير نتائج البحث إلى أنّ الحقول الدلالية قد صنّفت كلمات هذه القصيدة في أشكال هندسية دلالية مختلفة، وقد عبّرت هذه الفئات عن وجهة النظر الحنينية للشاعر مجتمعة ومرتبطة بعضها البعض، كما أوضحت نظرية السياق مظاهر أخرى لمشاعر الشاعر وأفكاره بناءً على السياقات اللغوية والعاطفية من خلال التحول وتعميم معاني الكلمات وفقاً للجو العاطفي لهذه القصيدة والحالات الداخلية للشاعر، كما أنها تثبت وتؤكد المفاهيم الحنينية المستنبطة عبر المجالات الدلالية. في الوقت نفسه، تمّ الحصول من خلال دراسة الوحدات المعجمية لكل من المفاهيم المستخرجة من الشعر مثل الاغتراب والحزن وكراهية التزاحم والارتباك وحبّ الوطن، على هذا المفهوم الشعري والجوهر الدلالي أن "الاغتراب يجعل الإنسان حزيناً ومشوشاً ومنعزلاً، وأنّ الطريق الوحيد للخلاص والحياة هو الحب".

الكلمات مفتاحية: علم الدلالة، الحقول الدلالية، السياق، قصيدة "في السوق القديم"، إيصال المعنى.

^١ أستاذ مساعد في اللغة العربية وآدابها، بجامعة جيلان.

^٢ خريج ماجستير في اللغة العربية وآدابها بجامعة الإمام الخميني الدولية.